گفت‌وگوی «جوان» با برادر جانباز شهید حادثه تروریستی اهواز حسین منجزی

شهادت مزد ۳۳ سال جانبازی حاج حسین بود

فاطمه رحیموبان/ فارس

صغری خیل فرهنگ

ساعت ۹ صبح روز ۳۱ شهریورماه سال ۱۳۹۷ رژه نیروهای مسلح در استان خوزستان آغاز می‌شود. یگان‌ها یکی پس از دیگری از مقابل جایگاه عبور می‌کنند. جانباز حسین منجزی اولین نفر در میان جانبازان است و در حالی که قاب عکس شهید را در دست دارد از مقابل جایگاه رد می‌شود. تنها دقایقی بعد صدای ممتد شلیک گلوله همه را به یکباره به خود می‌آورد. تروریست‌ها بار دیگر دست به کار شده‌اند. کمی بعد دوربین پیکر جانباز ۷۰ درصد را نشان می‌دهد که دقایقی پیش اقتدار و صلابتش را به نمایش گذاشته بود. شهید حاج حسین منجزی جانباز ۷۰ درصد، اهل روستای بدیل شهرستان گتوند از شهرهای لُرنشین استان خوزستان بود. حاج حسین در ۲۱ سالگی در عملیات فاو به درجه جانبازی نائل شد و دست و پای راست خود را از دست داد. شهید منجزی اگرچه بیش از ۳۰ سال از عمر شریف خود را روی ویلچر گذراند، اما جانبازی هیچگاه او را از میدان خدمت خارج نکرد. پاسدار شهید حسین منجزی در نهایت خدمت و جهاد به آرزویش رسید. جانباز حسن منجزی، برادر جانباز شهید حسین منجزی است. گفت‌وگوی ما با ایشان در حالی انجام شد که بر بالین برادر نشسته بود و پیکر شهید را از معراج شهدا تا محل تشییع همراهی می‌کرد.

آقای منجزی فامیلی شما به چه معناست؟

منجزی برگرفته از معجزه و به معنای سخاوت هم است و به حق باید گفت که حاج حسین ما نمونه همین سخاوت و حلال مشکلات بود، الان کل منطقه ما احساس می‌کنند که یتیم شده‌اند.

چند برادر و خواهر هستید؟

ما شش خواهر و پنج برادر بودیم. حاج حسین متولد سال ۱۳۴۳ و دو سال بزرگ‌تر از من بود. از اسفند سال گذشته تاکنون حاج حسین سومین برادر ماست که از بین ما می‌رود؛ اسفندماه ۹۶ یکی از برادرانم از دنیا رفت، ایام نوروز امسال یعنی دقیقاً روز ۱۴ فروردین هم برادر دیگرم از بین ما رفت، امروز هم که حاج حسین با شهادت آسمانی شد. ما اهل روستای عقیلی گتوند هستیم، زندگی ساده‌ای در روستا داشتیم.

حاج حسین رزمنده جنگ بود، در دوران انقلاب هم فعالیت داشت؟

بله، البته در دوران پیروزی انقلاب من و حاج حسین سن و سال بالایی نداشتیم. من دانش‌آموز دوره راهنمایی بودم، اما بچه‌های مسجد و روستا را جمع می‌کردیم، نوجوانان و جوانان می‌آمدند و در تظاهرات شرکت می‌کردیم. حتی شب‌ها با آن چراغ توری‌های قدیمی جمع می‌شدیم و شعار می‌دادیم. حاج حسین از همان ابتدای جوانی یک نیروی انقلابی و ولایی بود.

در دوران دفاع مقدس چطور؟ شما و برادرتان چه زمانی عازم جبهه شدید؟

در روستای ما شاید اولین رزمنده من بودم که در عملیات رمضان مجروح شدم و گلوله به فکم اصابت کرد. به اشتباه خبر شهادتم را هم اعلام کردند. کمی بعد حاج حسین و دوستان دیگر به جبهه آمدند. طوری که در یک عملیات فقط از روستای ما ۲۰ نفر در یک گردان بودیم. اعزام‌های متعدد از روستا داشتیم. جوانان و بزرگان مرتب میان روستا و جبهه تردد می‌کردند. در یک عملیات پنج نفر از روستای ما به اسارت گرفته شدند، در والفجر مقدماتی هفت شهید دادیم. در عملیات رمضان که مجروح شدم فقط ۱۶ سال سن داشتم، دو برادر دیگر من هم بعد از من به جبهه رفتند که یکی از برادرانم هنگام اعزام ۱۵ ساله بود. دیگری هم دانش‌آموز بود. ما در خانواده خودمان دو جانباز داریم. یک دوره‌ای ما هر سه برادر، همزمان در جبهه بودیم حاج حسین در عملیات‌های مقدماتی والفجر و خیبر حضور داشت و بعد از آن به عضویت رسمی سپاه درآمد. در عملیات والفجر ۸ من، حاج حسین و برادر خانمم محمد حسین پیکری که شهید شد با هم بودیم. من نیروی رزمی و خط‌شکن بودم و حاج حسین در نیروی دریایی بود، همزمان در فاو بودیم، در همان عملیات فاو حاج حسین جانباز شد. می‌خواهم بگویم خانواده ما همیشه اهل جهاد و دفاع بودند.

پس ایشان جانباز والفجر ۸ بودند؟

بله، البته قبل از عملیات والفجر ۸ حاج حسین در نیروی دریایی ماهشهر پاسدار رسمی بود. سه روز قبل از عملیات، امام را در خواب می‌بینند. امام به ایشان می‌گوید: حسین جان هر درخواستی دارید بگویید. ایشان می‌گوید آقا من چیزی نمی‌خواهم فقط ۲۰ روزی است که ازدواج کرده‌ام و به جبهه آمده‌ام. الان هم می‌خواهم بروم مرخصی، دو روز مرخصی می‌خواهم، امام هم دست روی سر حسین می‌کشد و می‌گوید که حسین جان برو تا آخر عمرت مرخصی، برای همیشه به مرخصی می‌روی. حسین در همان عملیات والفجر ۸ دست و پایش را از دست داد و برای همیشه جانباز و خانه‌نشین شد.

نحوه جانبازی‌اش چطور بود؟

ایشان روی اسکله فاو و در حال گرفتن وضو بود. یک پایش در شناور و پای دیگرش روی اسکله بود. هواپیمای دشمن می‌آید و منطقه را به گلوله می‌بندد.

یک گلوله مستقیم به وی اصابت کرد، دست راستش از آرنج و پای راستش از زانو قطع شد، خودش می‌گفت با چشمانم قطع شدن دست و پایم را دیدم، اما گلوله‌ای دیگر از دو سانتیمتری نخاعش خارج می‌شود و در کمرش گودی عمیقی به وجود می‌آورد؛ به‌طوری که یک استکان چای در آن گودی جا می‌گرفت!

> مردم استان در طول انقلاب اسلامی و به ویژه دوران هشت ساله دفاع مقدس خیلی فداکاری کردند، برادرم ذوب در ولایت بود، به خاطر ولایت دست و پا داد، زندگی‌اش را داد و الان نیز جانش را داد و ابوالفضل گونه شهید شد، ۳۰ سال روی ویلچر نشست، یک بار صدایش درنیامد، خم به ابرو نیاورد و می‌گفت من به خاطر ولایت جانم را می‌دهم

حدود ۸۰ ترکش هم در پایش بود. چهار ماه در بیمارستان بستری بود. سال ۶۴ دکترها به این نتیجه رسیدند که باید پای چپش هم قطع شود که من مخالفت کردم و نگذاشتم. بعد هم خوشبختانه مشکلش رفع شد و آن پا را داشت. ایشان حتی بعد از جانبازی یک رزمنده به تمام معنا بود. به کار کشاورزی مشغول شد. سه سال کشاورز نمونه استان شد و خودش با آن شرایط بدنی پشت فرمان تراکتور می‌نشست. با ماشین معمولی هم رانندگی می‌کرد، واقعاً انسان خاصی بود. بزرگی شخصیت معنوی و منش حاج حسین در طول جانباز بودنش عیان و بعد از جانبازی استاد همه ما شد.

کمی از خصوصیات اخلاقی حاج حسین برایمان بگویید. اینکه می‌گویید شخصیت معنوی ایشان در مدت جانبازی‌اش عیان شد، به چه معناست؟

نمی‌دانم چطور بگویم، حاج حسین بعد از جانبازی‌اش دارای یک شخصیت معنوی خاص شد؛ یعنی طوری بود که در روستا و سطح شهر همه به ایشان نگاه دیگری داشتند، حتی مسئولان شهر و استان هم گاهی به ایشان مراجعه می‌کردند، حتی در اختلافات خانوادگی و قومی هم همه به نظر ایشان احترام می‌گذاشتند. مثلاً کسی بود که در موردی اصلاً حاضر به اعلام رضایت نبود، اما وقتی حاج حسین رفت و از او خواست تا رضایت دهد، دست حاج حسین را بوسید و گفت به خاطر شما می‌بخشم و اعلام رضایت کرد، بین اقوام هم همینطور، همیشه نقش میانجی را داشت. می‌دانید در خوزستان گاهی بین اقوام مختلف اختلافاتی رخ می‌دهد که حاج حسین نقش شیخ و بزرگ اقوام را ایفا می‌کرد و معتمد همه بود. حاج حسین سه دوره عضو شورای روستا، رئیس شورای بخش و نماینده شورای بخش در استان بود، در این سه دوره فرماندارها می‌گفتند تا ما حاج حسین را داریم، غم نداریم. خیلی هم شجاع بود، ترس در وجودش نبود و فقط از خدا می‌ترسید، حرفش را می‌زد و حرف خدایی هم می‌زد، نگاه نمی‌کرد چه کسی ناراحت می‌شود یا خوشحال وقتی حق را تشخیص می‌داد، همان را می‌گفت. الان هم خیلی‌ها از شهرهای مختلف به ما زنگ می‌زنند، می‌گویند فکر نکنید که فقط شما یتیم شدید، همه ما یتیم شدیم، حاج حسین برای همه پدر بود.

خاطره‌ای از روزهای جبهه، جهاد و همرزمی‌تان با حاج حسین به یاد دارید؟

حاج حسین دنیای خاطره بود، وقتی می‌خواستم به جبهه بروم، می‌آمد، مرا می‌بوسید و می‌گفت شما نرو تا من بروم، من هم پیشانی‌اش را می‌بوسیدم و می‌گفتم این بار تو بمان تا من بروم. گاهی با هم می‌رفتیم و برخی مواقع به یکدیگر التماس می‌کردیم که از هم سبقت بگیریم، همیشه پیش‌قدم بود. در روز حادثه هم اولین جانباز ویلچری رژه و اولین شهید صحنه بود.

از حادثه ۳۱ شهریور اهواز بگویید، چطور از آن آگاه شدید؟

البته ناگفته نماند حاج حسین سرهنگ بازنشسته سپاه با رتبه ۲۱ بود، من هم بعد از بازنشستگی از سپاه الان مدیر کاروان‌های زیارتی هستم و صبح روز حادثه طبق معمول به دفترم رفتم که دختر بزرگ حاج حسین تلفن کرد و با گریه گفت که پدرش امروز در مراسم رژه نیروهای مسلح اهواز بوده و می‌گویند در آنجا تیراندازی شده، ما هرچه به بابا زنگ می‌زنیم جواب نمی‌دهد، شما پیگیری کنید ببینید می‌توانید خبری بگیرید؟ من هم هر چه زنگ زدم جواب نگرفتم، به هر کسی که می‌شناختم زنگ زدم، اما نتیجه‌ای نداشت تا اینکه باجناقم گفت حاج حسین به شهادت رسیده است. رفتیم بیمارستان بقایی و اولین نفری بودم که پیکر مطهرش را دیدم، بغلش کردم، او را بوییدم و بوسیدمش، دیدم یک گلوله به گلویش اصابت کرده و یکی دیگر به سینه و قلبش خورده است. حاج حسین مظلومانه شهید شد، ابوالفضل گونه زندگی کرد و به شهادت رسید. اتفاقاً هنگامی که تروریست‌ها شروع به تیراندازی کردند، مسئول امور ایثارگران سپاه خوزستان سرهنگ زنگنه خودش را به حاج حسین می‌رساند و مقابلش می‌ایستد تا جان او را حفظ کند که گلوله تروریست‌ها به او هم اصابت می‌کند، اما هم خودش و هم حاج حسین به شهادت می‌رسند. دوستانش می‌گویند حاج‌حسین قبل از رژه درخواست کرد قاب عکس شهیدی را به او بدهند. قاب عکسی که در دستان برادرم است، متعلق به شهید محمود لرستانی از شهدای ترور سال ۵۸ است.

چند فرزند از برادر شهیدتان به یادگار مانده است؟

ایشان پنج دختر و دو پسر دارد که یک دخترش پزشک است و دیگری هم دکترای کامپیوتر دارد. هر دو پسرش هم مهندس هستند.

با رزمنده‌های دوران دفاع مقدس ارتباطش را حفظ کرده بود؟

حاج حسین حدود سه سال در جبهه حضور داشت و با بسیاری از رزمنده‌ها آشنا بود، بعد از جنگ این آشنایی حفظ شد و آنها از یکدیگر فاصله نگرفتند. حاجی جلسات متعددی با رزمندگان دوران دفاع مقدس داشت. واقعاً خودش سنگری بود که رزمندگان در او پناه می‌گرفتند. در جبهه هم همینطور بود، همیشه جلوی رزمندگان حرکت می‌کرد، به خصوص وقتی بچه‌های روستای ما بودند حاج حسین خیلی از آنها مراقبت می‌کرد و خطر را به جان می‌خرید تا به سایر رزمندگان آسیبی نرسد. حاج حسین نماد مقاومت روستایمان بود، در همه مراسمات نظامی، رزمی و امنیتی حضور فعال داشت.

دهه اول محرم امسال را به تازگی پشت سر گذاشتیم، حال و هوای حاج حسین در این ایام چگونه بود؟

حاج حسین پیرو ولایت بود، همیشه دلش با اهل بیت(ع) بود. قبل از روز عاشورا هیئت داشت و دعوت می‌کرد، به صدها نفر شام می‌داد، با همان ویلچر به امامزاده می‌رفت و با عشق در دسته‌های سینه‌زنی و عزاداری شرکت می‌کرد، همیشه پیشقدم و در جلوی دسته‌جات سینه‌زنی بود، در روز شهادتش هم در ردیف اول جانبازها بود. پنج سال جانباز، پاسدار و کشاورز نمونه کشور شد، خیلی دوست داشت با حضرت آقا دیدار داشته باشد که متأسفانه نشد. پیام حضرت آقا را که شنیدیم، تسلای خاطرمان شد.

> حاج حسین حدود سه سال در جبهه حضور داشت و با بسیاری از رزمنده‌ها آشنا بود، بعد از جنگ این آشنایی حفظ شد و آنها از یکدیگر فاصله نگرفتند. حاجی جلسات متعددی با رزمندگان دوران دفاع مقدس داشت. واقعاً خودش سنگری بود که رزمندگان در او پناه می‌گرفتند

چه درخواستی از مسئولان دارید؟

امام راحل (ره) فرمودند: خوزستان دینش را به انقلاب ادا کرد. مقام معظم رهبری که ایام عید به شلمچه آمده بودند، فرمودند: شلمچه قطعه‌ای از بهشت است. ما از مسئولان می‌خواهیم که خوزستان را رها نکنند، اینجا قطب نفت، کشاورزی و مرکز درآمدزایی کشور است، اما از توسعه عقب مانده است، هوای خوزستان بیشتر طول سال وحشتناک آلوده است، آبادان تازه دو سال پیش لوله‌کشی گاز شده است، از مسئولان می‌خواهم به مشکلات این استان بیشتر رسیدگی کنند. مردم استان در طول انقلاب اسلامی و به ویژه دوران هشت ساله دفاع مقدس خیلی فداکاری کردند، برادرم ذوب در ولایت بود، به خاطر ولایت دست و پا داد، زندگی‌اش را داد و الان نیز جانش را داد و ابوالفضل گونه شهید شد، ۳۰ سال روی ویلچر نشست، یک بار صدایش درنیامد، خم به ابرو نیاورد و می‌گفت من به خاطر ولایت جانم را می‌دهم، من برای مملکت و ناموسم رفتم و ای کاش مسئولان مثل حاج حسین فکر کنند.

فکر می‌کنید این حادثه تروریستی چه تأثیری روی مردم خوزستان داشته باشد؟

نمی‌دانم کودک چهار ساله چه گناهی داشت که در این حادثه کشته شد یا جانبازی که نمی‌توانست راه برود چه گناهی داشت که باید هدف گلوله قرار بگیرد، ما هشت سال در مقابل دشمنان خارجی جنگیدیم، بیش از ۳۰ کشور از صدام حمایت می‌کردند، اما هیچ غلطی نتوانستند بکنند، امریکا هم هیچ غلطی نتوانست و نمی‌تواند بکند، ما می‌گوییم پیرو ولایتیم، می‌گوییم آل‌سعود، امریکا، اسرائیل و امارات هیچ غلطی نمی‌توانند کنند، هر چه از ما بکشند ما قوی‌تر و مصمم‌تر می‌شویم، این انقلاب با خون شهدا آبیاری و بیمه می‌شود، دشمنان کور خوانده‌اند تا جان داریم از دین، نظام و کشورمان حمایت می‌کنیم. شهید صفری و اسکندری از شهدای مدافع حرم منطقه ما هستند. من هم سال گذشته برای حضور در جبهه مقاومت و دفاع از حرم ثبت‌نام کردم، اما گفتند فعلاً نرو، پدرمان در قید حیات نیستند، مادرمان داغ جوان دیده است و من منصرف شدم، اما همچنان دوست دارم در آنجا حضور پیدا کنم، حاج حسین هم عشقش این بود که به سوریه برود.

مراسم تشییع باشکوهی در اهواز و دیگر شهرها برگزار شد.

همه دیدند که تشییع پیکر شهدا در اهواز چه شکوهی داشت، مردم سنگ تمام گذاشتند، بعد هم که ما پیکر حاج حسین را به سمت روستایمان بردیم مردم با صدها ماشین آمدند، در روستا نیز مراسم باشکوهی برگزار شد و واقعاً مردم ما قدرشناسی و ما را شرمنده کردند، نمی‌دانم چطور می‌توانیم از شرمندگی مردم بیرون بیاییم و از آنها تشکر کنیم.

در پایان اگر صحبتی دارید بفرمایید.

من توصیه‌ای به خواهران، دختران و مادران امروز دارم. زمان حمله صدام به ایران ۳۰ کشور حمایتش کردند و پیام تبریک برای صدام فرستادند. در حال حاضر آن ۳۰ کشور به ۲۷۰ شبکه فارسی زبان علیه ناموس و دین ما تبدیل شده است. ما خیلی غافل بودیم و در خواب ماندیم. وضعیت حجاب اوضاع خوبی ندارد. دشمن می‌خواهد روسری‌ها را از سر ناموس ما بردارد. می‌خواهم از همین جا بگویم خواهران من، مادران من، دختران من هوشیار باشید! هوشیار باشید! دشمن برای فرهنگ ما برای زنان آینده‌ساز کشور ما برنامه‌ها دارد. اگر نتوانیم مقابل این تهاجم فرهنگی بایستیم داعش وارد خاک ما خواهد شد. باید از خواب غفلت بیدار شویم.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۴۸۱

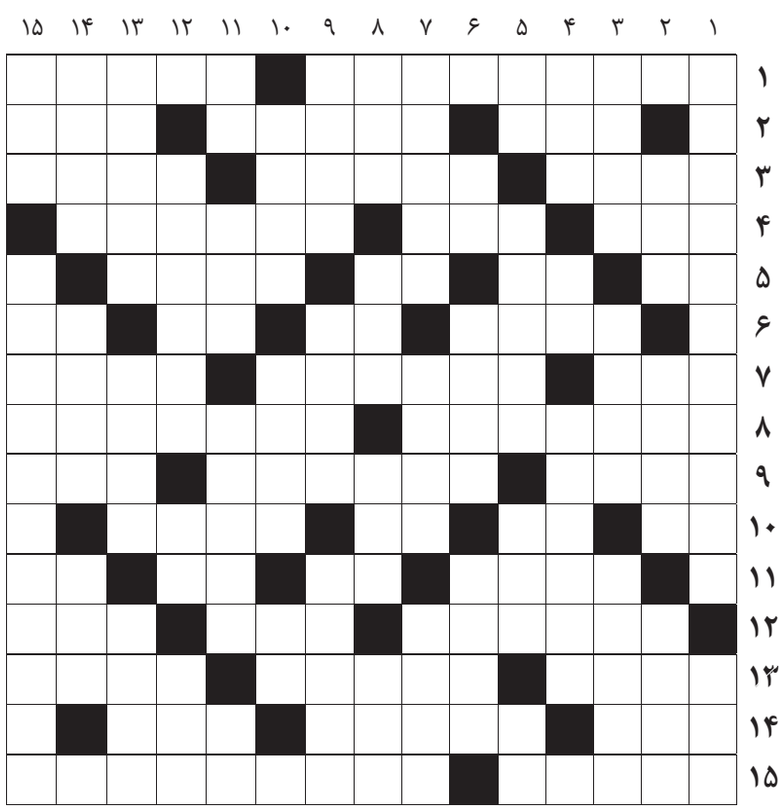

از راست به چپ

■۱-مبارز رومی- رایزن ■۲- عدد دورقمی- گوشه در ریاضی- قمر ■۳-عنوان پادشاهان روسیه- صدای بلند- جنس و متاع ■۴-ارسباران قدیم- فرشته- پشت سرهم ■۵-اثر پا- واحد اندازه‌گیری طول برابر ۱۲ اینچ- روحانی مسیحی- چراگاه عشایر ■۶-نوعی خوراکی رقیق متشکل از شیر، آرد و برنج- جوی خون- حزن و اندوه- چه کسی ■۷-قسمتی در پا- دزدی و چپاول- جرقه آتش ■۸-به صورت سری- جمع کردن ■۹-جانداری تک سلولی- برتری داشتن- نوشته های کتاب ■۱۰-جنس به ظاهر قوی- غذای نذری- درون چیزی- شهرنشین ■۱۱-آرامش- لخت- همراه شلوار- طاقچه ■۱۲- نام مادر امام جواد علیه السلام- جواب هوی!- اولین ماه گرم ■۱۳-مشکی- تم- سبزی سالاد ■۱۴-سوراخی در شکم- طلاق از دور!- دشمن درخت ■۱۵-القا و وحی- تعدی به حقوق دیگران

از بالا به پایین

■۱- معالجه بیماران روانی از راه حرف زدن- مجلس بزرگان ■۲- تقوا- سرخ- وهم و گمان ■۳-از ابزار آلات صنعتی- هر چیز ارتجاعی- ریخت و شکل ■۴-سوره انسان- انباشته- جنگیدن ■۵-پهلوان- خرس چینی- جریان بار الکتریکی- با هم می‌آید ■۶-اجاق کیک پزی- بخشی در اوستا- کاشف الکل ■۷-وارد کردن داروهای مایع به بدن- افترا- سمبل ■۸-از حروف انگلیسی- فلز سنگین- گشت و گردش- خشکی ■۹-نقل کنندگان- نژاد نوعی سگ- شادباش گفتن ■۱۰-زاپاس- نمایشنامه غم انگیز- همراه ناله ■۱۱-بخار هوا- بسته بندی استوانه ای- پنهانی و مخفیانه- هزار کیلو ■۱۲-حلال مشکلات- الفبای موزیک- جگر ■۱۳-فرمانروایی- سفیدپوست- ستاره ■۱۴-حاکم- مقوای دعوت- شش ■۱۵-آزاد- مغازه قنادی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۲			۵	۹		
					۶			۷
		۳				۱		۵
	۱		۵		۲			
						۲		
	۵	۸	۷					
		۶					۹	۱
۳				۴				
	۹	۷		۳				

جدول کلمات متقاطع
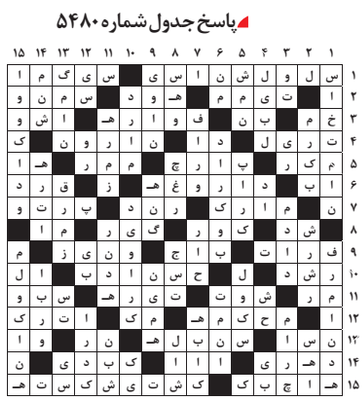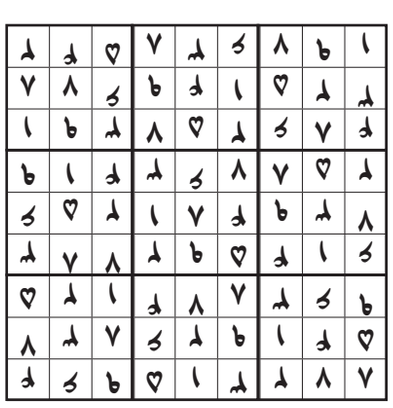
پاسخ جدول شماره ۵۴۸۰